

## بررسی تطبیقی انتقادی اندیشه‌های اجتماعی سیاسی دو جریان سلفیه و نوسلفیه

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۰۵

حسن غفاری فر<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۳

سیدمهدی پیشوایی<sup>۲</sup>

### چکیده

یکی از جریان‌ها مطرح در تاریخ اسلام، جریان ظاهرگرای تندرو بوده است. تئوریزه شدن این جریان در اندیشه این تیمیه با تأکید بر سلف صالح، سبب محور قرار گرفتن او در این جریان شده است. این جریان در دوران معاصر با سه رویکرد دیوبندی، وهابی و نوسلفی در جهان اسلام بازتولید شده است. دو رویکرد دیوبندی و وهابی به عنوان سلفیه سنتی نگاه احیاءگراانه و خلوص‌گرایانه به دین داشته، و خواهان اصلاح دیانت اسلامی و زدوده شدن بدعت‌ها از آنند. آنان نوعا نگاهی عقل‌ستیز و نص‌گرا به دین داشته و خواهان بازگشت به نصوص دینی و تفسیر آن بر اساس سنت‌های صدر اسلامند؛ اما رویکرد نوسلفیه به دین متأثر از دنیای مدرن بوده و تحت تأثیر عقلانیت استشرافی، هدف اصلی آن رهایی تمدن اسلامی از انحطاط و ترقی به وسیله اسلام واقعی است. آنان هم علت انحطاط تمدن اسلامی را خرافات دانسته و خواستار اصلاح دینی‌اند؛ اما رویکردهای نص‌گرایانه و عقل‌ستیز جریان سلفی، از جهاتی با رویکردهای مدرن و روشنفکرانه جریانات نوسلفی هماهنگ شده و علی‌رغم بعضی اختلافات در بسیاری از زمینه‌ها این دو جریان با هم همراه شده‌اند. با توجه به گسترش ابعاد حضور اجتماعی سیاسی این جریان در جهان، در این نوشتار سعی شده است که اندیشه‌های اجتماعی سیاسی این دو جریان و بنیادهای آن با نگاه تطبیقی انتقادی مورد بررسی قرار گیرند.

**کلید واژه‌ها:** سلفی‌گری، نوسلفیه، نواندیشی دینی، اتحاد اسلامی، اسلام سیاسی.

<sup>۱</sup>. استادیار علوم اجتماعی دانشگاه باقرالعلوم (ع): h.ghafarifar@yahoo.com  
<sup>۲</sup>. دانشجوی دکتری رشته اندیشه معاصر مسلمین جامعه المصطفی، نمایندگی تهران و البرز (نویسنده مسئول): cmhp110@yahoo.com

## مقدمه

امروزه یکی از مهمترین جریان‌های فعال در جهان اسلام جریان سلفی است. بعضی از گرایش‌های جهادی این جریان، امروزه به عنوان معضل امنیتی برای بسیاری از کشورهای جهان، علی‌الخصوص کشورهای اسلامی مطرحند. این جریان‌های تفرقه‌افکن و ویرانگر از سویی مانع رشد اندیشه‌ای و پیشرفت تمدنی در جوامع اسلامی شده و از سویی با نمایش چهره‌ای خشن و غیرمنطقی از اسلام، به عنوان بخشی از برنامه کلان اسلام هراسی کشورهای استعماری ایفای نقش می‌کنند. از دیگر سو تهدیدات گسترده امنیتی و فرهنگی این جریان برای انقلاب اسلامی ایران، لزوم شناخت هر چه بیشتر آن را موجب شده است.

هر چند مجموعه این جریان‌ها به صورت کلی، جریان سلفی نامیده می‌شوند؛ اما درون این جریان کلان، خرده جریان‌هایی وجود دارد که در عین تعامل اعتقادی و سیاسی با یکدیگر با هم متفاوت و یا متضاد بوده و گاه این تضاد به تکفیر یکدیگر و قتل و خونریزی یکدیگر هم می‌انجامد. طبیعی است که همه اندیشه‌ها از سویی به صورت طیفی شکل گرفته و از سویی قابلیت امتزاج دارند؛ از این رو، یک جریان عقل‌گرا می‌تواند در بعضی از مباحث کاملاً ظاهری اندیشیده و یا یک جریان سنتی از بسیاری از جهات اندیشه‌هایی نزدیک به یک روشنفکر داشته باشد. از این رو خط‌کشی کلی بین آن‌ها کار دشواری است؛ اما در مجموع می‌توان دو جریان عام «سلفی (سنتی) و نوسلفی» را در فضای سلفیه تعریف کرد. سلفیه سنتی و سلفیه روشنفکر و اصلاحی.

سلفیه سنتی که مهمترین نماینده‌های آن را می‌توان در وهابیت و مکتب دیوبندیه جستجو کرد، و طیف روشنفکران سلفی گرا را باید در میان شاگردان سیدجمال و عبده و رشیدرضا و علی‌الخصوص جریان اخوان المسلمین و سازمان‌های وابسته به آن یافت.

این مقاله تلاش دارد با مقایسه انتقادی اندیشه‌های اجتماعی سیاسی جریان نوسلفی با جریان‌های سلفی سابقه‌دار در جهان اسلام، وجوه اشتراک و افتراق آن را واکاوی نموده و با ریشه‌یابی و بررسی نتایج آنها، به نوعی این اندیشه‌ها را هم نقد کند؛ بنا بر این، ابتدا با معرفی اجمالی این جریان و بیان سیر تاریخی آن، اندیشه‌های دینی آنان را در عرصه اجتماع و

سیاست با یکدیگر مقایسه کند.

## سلفیه و سیر تاریخی تطور معانی آن

واژه سَلَف جمع سالف به معنای گذشته علی الخصوص گذشتگان از نسل‌های قبل یک فرد در برابر خلف به معنای آیندگان و نسل‌های بعد قرار دارد (ابراهیم، ۱۹۸۹: ۲۵۰). سلفیه در اصطلاح عام جریانی است که بر نسل‌های اولین اسلام تأکید دارد. یعنی علاوه بر پیامبر اکرم (ص)، نسل‌های اولیه صحابه و تابعین هم برای او محترم بوده و بر آن‌ها تکیه دارد (سبحانی، ۱۳۸۰: ۱۲). و در مقابل به نوعی بدبینی به نسل‌های بعد و نوعاً اندیشه‌های جدید می‌نگرد (همان: ۱۲).

ریشه‌های این جریان را می‌توان در اندیشه‌های قرائت محور و ظاهرگرای صدر اسلام، چون خوارج و امثال عبدالله بن عمر جستجو کرد (پاکتچی، ۱۳۹۰: ۳۱۰). رویکردی که بعدها در اندیشه احمد بن حنبل سازمان یافته و مکتب اهل حدیث نام گرفت. او با رد بحث‌های کلامی، مجموعه‌ای از روایات عقیدتی را گرد هم آورد و با عنوان «عقاید السلف» به عنوان عقیده رسمی اهل سنت مورد قبول قرار گرفت (فرمانیان، ۱۳۹۴: ۳۷). بعدها «ابوالحسن اشعری» با اندکی تعدیل اعتقادات احمد بن حنبل را توجیهی کلامی کرده و به عنوان نظام رسمی اعتقادی اهل سنت برای قرن‌ها بر بخش‌هایی وسیعی از جهان اسلام سایه افکند. متکلمان اشعری با شعار «روش سلف اسلم و روش خلف اعلم است» مباحث کلامی را به گونه‌ای در رقابت با اهل حدیث بسط دادند (همان: ۳۴). ابن تیمیه با احیای دوباره اندیشه اهل حدیث، اصطلاح سلفیه را بر مکتب اصحاب حدیث اطلاق کرد (پاکتچی، همان: ۳۰)، اما بعدها بعضی از شاگردان و مریدان او، اساساً سلفیه را نه کل مکتب اهل حدیث بلکه بر مکتب فکری خود ابن تیمیه اطلاق کردند. در نتیجه امثال ابن قیم و ابن رجب حنبلی، که شاگردان و مریدان ابن تیمیه بودند، سلفی نامیده شدند (همان: ۳۲۱). با سرکوب دوباره جریان سلفیه این اندیشه باز به محاق رفته و در فضای اهل سنت کم‌رنگ می‌شود، تا آنکه محمد بن عبدالوهاب، در دوران اخیر با احیاء آن فرقه

وهابیت را تأسیس می‌کند. همزمان با او شاه ولی الله دهلوی هم در هند جریانی به وجود می‌آورد که اجمالا در راستای اندیشه‌های ابن تیمیه قرار دارد. و این جریان بعدها مکتب دیوبندیه از درون آن زاده شده، و به همراه وهابیت دو بال اصلی جریان سلفی‌گرایی سنتی را در دوران امروز شکل می‌دهند.

در عرض این جریان سلفیه سنتی، جریانی قرار دارد که با اندیشه‌های سید جمال الدین اسدآبادی شروع شده و فرهنگ دینی فعلی جهان اسلام را مملو از خرافات دانسته و همین دیانت را عامل اصلی انحطاط تمدن اسلامی می‌داند (الافغانی، ج ۵: ۲۶-۲۸ و رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۱: ۸۰۵). در مقابل راه احیاء تمدن باشکوه گذشته اسلامی و بازیابی اقتدار پیشین کشورهای اسلامی را بازگشت به سنت صدر اسلام عنوان می‌کند. از این رو این جریان با گرایش‌های روشنفکری به بازخوانی متون دینی پرداخته و خواهان کشف اسلام واقعی یا اسلام صدر اول، یا همان «سنت سلف صالح» است. با توجه به این که این جریان هم «تبعیت از سلف صالح» را شعار خویش قرار داده و از سویی با جریان سلفی سنتی اهل سنت از جهاتی متفاوت است، بسیاری از متفکران آن را جریان «نوسلفی» یا «سلفی جدید» یا «سلفیه نوین» یا «سلفیه اصلاحی» نام نهاده‌اند (سبحانی، ۱۳۸۰: ۹ و فرمانیان، ۱۳۹۴: ۱۰۶). این جریان بعد از عبده هر چه بیشتر به وهابیت عربستانی نزدیک شده و تا جایی که رشیدرضا و مجله المنار رسماً بزرگترین منادی وهابیت در جهان تبدیل شد. البته در باره نوسلفیه اصطلاحات دیگری هم وجود دارد، که با توجه به نسبی بودن کلمه «نو» این کلمه بر خرده جریان‌های جدیدتر این جریان اطلاق می‌شود. به عنوان مثال در بعضی از نشریات عربستان سعودی، اصطلاح نوسلفیه بر علمای وهابی که از اخوان و سید محمد قطب، برادر سید قطب تأثیر پذیرفته‌اند و قائل به اعتراض در برابر پادشاه می‌باشند، اطلاق می‌شود (نعیمیان، ۱۳۸۶: ۱۰۱) یا اینکه بعضی این اصطلاح را فقط بر گروه‌های جهادی این جریان اطلاق می‌کنند (نجات، ۱۳۹۶: ۶۳)؛ اما در این نوشتار با توجه به شهرت اصطلاح اول، مقصود عنوان عام این جریان است.

## بررسی تطبیقی انتقادی دو جریان سلفیه و نوسلفیه

شناخت و مقایسه اندیشه‌های اجتماعی سیاسی دو جریان علاوه بر شناخت آرا و

اندیشه‌های اجتماعی سیاسی آنان، نیازمند شناخت نظام دین‌پژوهی آنان، و از سویی درک اجمالی آنان از جامعه، وضعیت دینی جامعه، سیاست و مشکلات و امکانات آن است؛ زیرا استنباط یک حکم یا دستور دینی در یک موضع خاص، از سویی نیازمند فهم اجمالی آن موضوع و زمینه‌های بحث در باره آن موضوع بوده، و از سویی نیازمند نظام دین‌پژوهی خاص آن موضوع است (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۲۴۱). زمینه اجتماعی سیاسی یک جریان و نوع واکنش‌های دیگر جریان‌ها با یک واقعه، در واقع به نوعی مانند قرائن زمینه‌ای و شأن نزولی عمل کرده و باعث درک عمیق‌تر از استدلال‌های فقهی کلامی این جریان خواهد شد. از این رو، در این بحث با توجه به محدودیت مقاله، ابتدا زمینه‌های اجتماعی شکل‌گیری این جریان‌ها را بررسی کرده و آثار این زمینه‌ها را بر فهم و درک افراد از اجتماع، سیاست و دین بررسی می‌کنیم. در ادامه بحث کوتاهی در نظام دین‌پژوهی این دو جریان داشته و رویکردهای کلی آنان را به دین، جامعه دینی و سیاست دینی بررسی می‌کنیم. و در بخش آخر مهمترین بخش‌های اندیشه‌های اجتماعی سیاسی آنان را با هم مقایسه خواهیم کرد.

#### الف. بستر اجتماعی اندیشه‌ورزی

اندیشه اجتماعی سیاسی دینی به عنوان بخشی از اندیشه جامعه، طبیعی است که از فضای اجتماعی جامعه متأثر باشد. جامعه‌ای که در اوج شکوفایی اقتصادی و اجتماعی قرار دارد، طبیعتاً ادبیات سیاسی آن بیشتر حول محور ثبات این جامعه و چگونگی اداره چنین جامعه‌ای شکل گرفته و از سویی اندیشه‌های ساختارشکن کمتر در آن رشد می‌کند. چنانچه ادبیات بزرگانی چون مأوردی و ابن‌فراء و دیگران همگی ناظر به مشروعیت بخشی به نظام موجود و تبیین نظام وزارت و چگونگی اداره امت بزرگ اسلامی، و مبارزه با دشمنان آن است، اما در جامعه‌ای که دچار بحران شده و طرح‌های اصلاحی بزرگان و عقلای قوم برای آن شکست می‌خورد، طبیعی است که بسیاری از افراد ساختارها و کلیت عقلانیت موجود را عامل این بحران تلقی کنند (پاکتچی، همان: ۳۶۲). چنین افرادی که نوعاً جوانان پرشورند، از سویی علما و بزرگان کشور را عامل ایجاد بحران معرفی کرده و از سویی به خاطر فقدان تخصص و زمان لازم برای طراحی یک نظریه جامع سیاسی، تلاش می‌کنند طرح‌هایی ساده برای نجات جامعه

ارائه کنند. طرح‌هایی که به خاطر فقدان عقلانیت لازم، با شور و احساس فراوان همراه شده و با توسل به قدرت و زور، مدعی حل سریع و ساده مشکلات پیش روی‌اند (مسجد جامعی، ۱۳۸۵: ۱۶۳). این ساده‌انگاری و ساده‌سازی در عرصه دین، از سویی در تضاد با عقلانیت جامع‌نگر و تعمق در دین بوده که به صورت مخالفت با علوم عمیق نگری چون فلسفه، کلام، اصول فقه و تفسیر شکل می‌گیرد. و حاصل آن نوعی ساده‌بینی متون و ظاهرگرایی در مواجهه با متون است (همان).

در تاریخ اسلام مهمترین نقاط عطف نص‌گرایی و افراطی‌گری ملازم با بحران‌های فکری و سیاسی در جامعه است. بحران فساد در نظام خلافت در دوران عثمان و قتل او از سویی و جنگ‌های داخلی در عصر امام علی (ع)، زمینه ساز ظهور جریان افراطی نص‌گرا و خشن خوارج شد. در قرن سوم، بحران فکری معتزله به همراه فتنه «محدث خلق قرآن» به همراه فساد گسترده در نظام خلافت با محوریت متوکل عباسی، سبب پذیرش اندیشه‌های عقل‌گریز و نص‌گرا و فتاوی‌ای تکفیر گسترده احمد بن حنبل شد (همان: ۱۵۱-۱۵۷). چند قرن بعد، بحران حمله مغول به جهان اسلام و سقوط خلافت عباسی در عصر ابن تیمیه زمینه ساز بروز و پذیرش اجمالی اندیشه‌های افراطی او شد. بحران افول امپراطوری عثمانی و استعمار گسترده ممالک اسلامی در عصر محمد بن عبدالوهاب و شاه ولی الله دهلوی از زمینه‌های احیاء سلفیه سنتی در دوران معاصر است. جریان نوسلفیه هم، اصولاً در برابر بحران انحطاط تمدن اسلامی و برای نجات از دست استعمار غربیان شکل گرفته است (پاکتچی، همان: ۲۷۶)؛ از این رو، این دو جریان از حیث زمینه اجتماعی دارای وجوه اشتراک بسیاریند. و همین بحران اندیشی بر نوع نگاه آنان به اجتماع و بعد سیاسی دین به وضوح سایه انداخته است.

### ب. نظام دین‌پژوهی در عرصه اجتماع

نظام دین‌پژوهی به گونه‌ای قواعد عام فهم و استنباط است. در دین اسلام، می‌توان این قواعد را به دو بخش اصلی تقسیم کرد. بخش اول، مباحث عام کلامی و روانشناسی دین است، که به نوعی رویکردهای کلی به دین و مباحث اجتماعی سیاسی دین است. بخش دوم، اصول فقه اجتماعی سیاسی و قواعد فقه سیاسی‌اند. با توجه به تخصصی بودن و رونمایی بودن مباحث

اصولی و فقهی، این مباحث در این مقاله نگنجیده، و فقط در این بحث مباحث عام و رویکردهای کلان این دو جریان را به متون دینی در عرصه سیاست مطرح می‌شود.

## ۱- رویکرد ساده‌انگارانه به جامعه و دین

جامعه و به تبع آن مباحث و معارف دینی مربوط به جامعه از نوع نگاه یک فرد به جامعه و مباحث آن کاملاً متأثر است. اگر شخصی جامعه و ساز و کارهای آن را ساده تلقی کند، طبیعتاً راه حل مشکلات آن را ساده تلقی کرده و به تبع دستورات دین اصلاح و پیشرفت چنین جامعه‌ای را بسیار ساده تلقی خواهد کرد. و بر عکس اگر کسی این امور را پیچیده تلقی کند، طبیعتاً احکام و دستورات اسلام را برای اصلاح این جامعه پیچیده و تخصصی و فنی خواهد دانست.

سلفیه و نوسلفیه، با توجه به معضله «بحران اجتماعی و اندیشه‌ای»، هر دو در این زمینه مشترکند. آنان اصولاً جامعه، تاریخ و دین را امری بسیار سهل و ساده تلقی کرده، و به تبع آن فهم متون اجتماعی سیاسی دین را بسیار ساده می‌دانند. رشیدرضا به عنوان حلقه مشترک این دو جریان در یکی از مقالاتش با حملات آتشین به علمای اسلام، مدعی می‌شود که یکی از بزرگترین گناهان آنان، پیچیده کردن دین اسلام است؛ زیرا اسلام، دین «سهله و سمحه» بوده و در عصر پیامبر (ص) به حدی ساده بود که یک اعرابی در یک جلسه ایمان آورده و احکام دینش را یاد گرفته و به یکی از اصحاب پیامبر، که اعلم الناس و افقه الناس بودند، تبدیل می‌شد؟!!

«الخروج بالدین عن سذاجته بتوسعهم فی الواجبات العینیة وصعوبه الکتب بحیث صارت الحنیفیه السمحه الّتی کان یتلقاها الأعرابی من صاحب الشریعه فی مجلس واحد لا یمکن أن یرفها الإنسان إلا فی سنین طویلہ ، ولا سیما إذا کان له عمر آخر»  
(رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۳۶: ۷).

در ادامه چنین اندیشه‌ای سیدقطب مدعی است که اصولاً هدایت فقط در قرآن بوده و نیاز به هیچ علم دیگری نیست (قطب، ۱۳۹۳: ۹). او یک گام فراتر نهاد و مدعی می‌شود که نه کل قرآن، بلکه بخش‌هایی از قرآن هم کافی است؛ زیرا اصولاً قرآن کتاب عمل است، و نباید

زیاد خوانده شود، زیرا صحابه ده آیه ده قرآن می خواندند و تا ده آیه اول را عمل نمی کردند دوباره قرآن نمی خواندند. قرآن خواندن به نیت فراگیری علم و پژوهش در معارف آن اساسا غلط است. بلکه کسی که با نیت عمل قرآن می خواند، خود به خود این معارف را از قرآن کسب می کند. (قطب، همان: ۲۴). چنین رویکردی به سیاست و معارف سیاسی سبب شکل گیری چند ویژگی مهم در اندیشه سیاسی سلفیه شده است.

#### ۱-۱. درک عجیب و غریب از دین

این تلقی از دین که یک شخص می تواند در یک جلسه دین اسلام را یاد بگیرد، فارغ از بعد مبالغه آمیز بودن آن نشان دهنده درک عجیب و غریب این جماعت از دین است! امروزه یاد دادن نماز و احکام آن به یک دانش آموز، نیازمند چندین ساعت زمان است، چه رسد به یک فرد اعرابی، بی سواد، میانسال؟! و چه رسد به همه احکام اسلامی قرآن، و چه رسد به سنت و روایات پیامبر (ص)!!

و عجیب تر این که امثال رشیدرضا با آب و تاب مدعی اند اصحاب پیامبر (ص) که بعضی از آنان فقط چند ساعت توفیق مصاحبت با پیامبر (ص) را داشته اند اعلم الناس و افقه الناس و ... بوده و برداشت آنان از دین و دنیا بر فکر همگان مقدم است؟! (رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۳۶: ۷).

#### ۱-۲. جزم اندیشی و تحقیر و تکفیر مخالفان

اولین محصول ساده پنداری یک امر، نوعی جزم اندیشی است؛ زیرا کسی که یک مطلب را ساده تلقی می کند، طبیعتا به راحتی به جواب رسیده و جواب خود را قطعی و یقینی و کاملا آشکار تلقی کرده و مخالفت با آن را قابل قبول نمی داند؛ زیرا معقول نیست که کسی چنین چیز آشکاری را متوجه نشود. حاصل چنین رویکردی، متهم کردن مخالفان به کج فهمی، شبهه زدگی و در آخر لجاج و نفاق و دروغ گویی خواهد بود. در حالی که اصولا متون دینی، به خاطر تخصصی بودن زمینه اختلاف نظر داشته و اختلاف برداشتها و اجتهادها امری کاملا طبیعی بوده، و حاصل آن نوعی تعامل و تساهل ممدوح میان علما و اتباع آنان است. چنانچه تاریخ تشیع و اهل سنت به نوعی این اختلافات را پذیرفته و اتباع مذاهب اسلامی مختلف در کنار یکدیگر زندگی کرده اند.



در برابر تساهل و تسامح معقول بین اکثر علمای مذاهب مختلف اسلامی، جزم‌اندیشان برداشت‌های خود را به تمام قاطعیت و جمود و خشک‌مقدسی به اجرا می‌گذارند. نمونه‌های تاریخی آن را می‌توان در اندیشه‌های ساده‌انگارانه خوارج و اهل حدیث و امروزه سلفیه به وضوح مشاهده کرد. آنان معارف دین را بسیار ساده انگاشته و برداشت‌های خود را «اظهر من الشمس» تلقی کرده و هیچ دلیلی برای مخالفت با خود نمی‌بینند. ساده‌پنداری خوارج در حل مسئله حکمیت و بعد نظریه تاریخی آن در باب حکمیت و برخورد قاطع خوارج با تمام مخالفان خود از مصادیق این اندیشه در صدر اسلام است. در نسل‌های بعد احمد بن حنبل، مسئله بسیار پیچیده و تخصصی خلق قرآن را چنان آشکار تصویر می‌کند که هر کسی مخالف مخلوق نبودن قرآن باشد را تکفیر و محکوم به اعدام دانسته و حتی عذر عدم فهم این مسئله را هم نمی‌پذیرد. همه باید به وضوح نظریه او، عدم خلق قرآن را بپذیرند، و الا محکوم به اعدامند (سبحانی، ۱۴۱۱: ۲۵۲ - ۲۶۹). در ادامه آرای تند و ساختار شکنانه ابن تیمیه و اتباع وهابی او قرار دارند. آنان نظرات فقهی و کلامی خود را چنان محکم و آشکار می‌بینند که تمامی مخالفان خود اعم از علمای شیعه و اهل سنت را بر باطل دیده و به راحتی همه را به باد تکفیر و تفسیق می‌گیرند (جلیبی، ۱۹۸۳: ۱۰ و ۲۱).

جالب این‌که نوسلفیه هم علی‌رغم تمام ادعاهای روشنفکری دارای چنین رویکردهایی بوده و ادبیات تند و ساختار شکنی دارند. سیدجمال به شدت از مخالفانش انتقاد کرده و علی‌الخصوص در مواجهه با امت اسلامی این ادبیات گاه از حالت تعادل خارج می‌شود. چنانچه او گاه جوامع اسلامی را در اوج سقوط اخلاقی در «منزله حیوانیت و بهیمیت» تصویر می‌کند. (الافغانی، ج ۵: ۲۶-۲۸). در ادامه ادبیات عبده و رشیدرضا هم چنین وضعیتی داشته و گاه به حدی می‌رسد که قلم از نگارش آن شرم دارد. عبده و رشیدرضا در اولین شماره مجله المنار مسلمانان را پست‌ترین امت‌های جهان تصویر کرده، که به «اسفل السافلین» سقوط کرده‌اند؟! به گونه‌ای که در جایی که مسلمانان با پیروان دیگر ادیان چون مسیحیت، یهودیت یا حتی مشرکان همزیستی دارند، مانند اروپای شرقی یا هند، مسلمانان بدترین و پست‌ترین انسان‌های آن جوامع هستند؟! (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۱: ۸۰۵). و از میان این امت پست، از همه بدتر علمای اسلامند و همین علمای اسلام در برابر هر برنامه پیشرفتی مقاومت کرده و آن را بی‌اثر

می‌سازند! (همان، ج ۳: ۲۴۱). آنان در ادامه این رویکرد، جامعه امروز مسلمانان را جامعه جاهلی خطاب کرده و حتی یک قدم فراتر رفته و در کمال وقاحت مدعی شدند که جاهلیت امروز جوامع اسلامی به مراتب از جاهلیت مردم عربستان عصر پیامبر (ص) بدتر است (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ۲۰۹). نسل‌های بعد مانند امثال سیدقطب و مریدان او همه این جوامع جاهلیت-زده را با فریاد پرتکرار جاهلی خطاب کرده، و این جوامع را رسماً دارالکفر نامیدند و با تکفیر آنان، از لزوم نابودی آنها سخن گفتند (قطب، ۱۴۱۲، ج ۴: ۲۶۱). امروزه گروه‌های جهادی چون «داعش، النصره، القاعده و ...» این اندیشه را به عرصه عمل رسانند.

هر چند شدت و ضعف این ادبیات در میان همه نوسلفیه یکسان نیست؛ اما در مجموع یکی از ویژگی‌های این جریان نوعی اعتماد به نفس کاذب و تقابل خاص با مخالفان است.

### ۱-۳. خوداجتهادی و مخالفت با علما

یکی از آثار ساده‌پنداری دین، نوعی ساده‌بینی و ساده‌سازی دین است. همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، سلفیه و نوسلفیه با نظام اجتهاد و تقلید مخالف بوده و خواهان آزاد بودن تقلیدند. آنان از سویی نظام دین‌پژوهی علمای سنتی را رد کرده و همه را به عدم درک دین متهم می‌کنند. و در مقابل آنان با رویکرد اخباری مسلک و حدیث‌گرا چنان دین را ساده تصویر می‌کنند که هرکسی با اندک معلومات دینی و با دانستن زبان عربی می‌تواند متون دینی را خوانده و خود احکام دین را کشف نماید (رشید رضا، ۱۹۷۳، ج ۵: ۲۴۵). و اصولاً فهم دین نیاز به تخصص چندانی ندارد که فرد باید آنها را کسب کرده و مجتهد باشد. حاصل چنین رویکردی شکل‌گیری جریان‌ها و سازمان‌هایی است که در رأس آنها جوانانی قرار دارند که نوعاً دارای تحصیلات فنی بوده و با مطالعات محدود دینی خود، یک گروه را جمع و برای آنان نظام اعتقادی و فقهی تعریف کرده و تمام مخالفان خود یعنی همه امت اسلامی را به جهل و خرافه و کفر و ... متهم می‌کنند (پاکتچی، همان: ۲۹۳). جالب این که یک پزشک آمریکایی در تحقیقی درباره زندانیان گوانتانامو درمی‌یابد که آنان تقریباً همگی فاقد تحصیلات مذهبی بوده و نوعاً تحصیلات پزشکی و مهندسی داشتند (همان).

عقلانیت تفسیری، با تلقی پیچیده بودن متون دینی و علی‌الخصوص با توجه به سنت وضع و جعل حدیث در صدر اسلام، شرط فهم یک متن را توجه به مجموعه متن و توجه به قرائن موجود در سراسر متون دینی می‌داند، که طبیعتاً نیازمند تخصص و احاطه بر تمام منابع دین است. سلفیه با ساده‌پنداری دین، مدعی می‌شوند که دین و قرآن بسیار ساده بوده و صحابه پیامبر اصولاً چنین تخصص‌هایی نداشته ولی همگان دین را متوجه می‌شدند (رشیدرضا، ۲۰۱۵، ج ۳: ۱۱)؛ از این رو، معنای واقعی هر متن، همین معانی ظاهری آن بوده و تغییر و تأویل آن به بهانه دیگر قرائن، در واقع تحریف نص است. گاه در این امر به حدی افراط شده که بعضی از آرایه‌های ادبی چون مجاز را هم به سختی می‌پذیرند (پاکتچی، همان: ۱۱۹). در نتیجه در مباحث کلامی دچار تشبیه و تجسیم خدای متعال، جبرگرایی و ... می‌شود. و در بحث احکام، به خاطر فقدان عقلانیت فقهی فتاوی عجیبی از آنان صادر می‌شود؛ مانند تکفیر اکثر مسلمانان، خشونت‌گرایی عجیب، عدم مطابقت با زمان و ...؛ از این رو، سلفیه سنتی در جهان اسلام بیشتر تحت عنوان عام «اهل حدیث» که عنوان عامی برای جریان ظاهرگرایی در اسلام است، اطلاق می‌شود (همان).

نوسلفیه هر چند مدعی عقلانیت در فهم بوده و از رد و مجعول بودن یا حتی تأویل متون گریزان نیستند؛ اما بسیاری از آنان از مسیری دیگر با جریان سلفی همراه می‌شوند. آنان از سویی با بدبینی به کلیت عقلانیت تفسیری دین، مدعی خطا بودن این نظام تفسیری و حتی تحریف گر بودن آن شده و از این رو بدون اعتنا به تفاسیر گذشته خود رأساً به تفسیر قرآن و متون دینی اقدام می‌کردند (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ۱۶). از سویی بسیاری از آنان به خاطر فقدان تخصص لازم و مطالعه کافی و عدم تسلط بر منابع دینی فقط ظواهر قرآن را در دست داشته و بر اساس آن، اندیشه و عمل می‌کردند (پیشوایی، ۱۳۹۶: ۳۷). و همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، اکثر اعضای این جریان اصولاً فاقد تحصیلات دینی‌اند. رد کردن فلسفه و کلام به خاطر رویکرد پوزیتیویستی، تقلید از پروتستانتیسم و اصرار بر بازگشت به متون اولیه و نوشیدن آب از سرچشمه‌ها را هم باید مزید بر این جریان دانست (همان). چنین رویکردی سبب شد که آنان در بسیاری از نظرات خویش با جریان سلفی عقل‌گریز همراه شده و تفاسیر و نظرات آنان

را بهترین و صحیح‌ترین نظرات در تاریخ اسلام قلمداد نمایند؛ در نتیجه مذهب سلفیه را مذهب حق در میان مذاهب اسلامی دیده و مرجع فکری خویش قرار دهند. البته لازم به ذکر است که علی‌رغم چنین رویکرد ظاهرگرایی، اینان در بسیاری از مسائل دیگر با رویکردهای مدرن با متون دینی مواجه شده و به راحتی بسیاری از متون دینی را توجیه و تأویل می‌کنند. چنانچه عبده و رشیدرضا بسیاری از مسلمات اسلام را با علم مدرن تطبیق می‌دادند (عکاشه، ۲۰۰۷: ۳۰). در واقع نوعی حیرت و ضلالت بین عقل مدرن و سلفی‌گری!

## ۲- تلقی بحران ساز از جامعیت دین

نوع نگاه به دین و نوع تلقی از جامعیت دین، در فهم و نوع تفسیر دین بسیار مؤثر است. به این صورت که هر اندازه دین جامع‌تر تصویر شود، طبیعی است که میزان مطالبات از دین بیشتر شده و در احتیاجات بیشتری به دین مراجعه می‌شود و همچنین در طرف مقابل مشکلات بیشتری به دین ارجاع داده خواهد شد. بسیاری از سلفیه در ادامه همین رویکرد و مبتنی بر آیه «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (نحل: ۸۹) مدعی جامعیت غیر معقول دین هستند. این امر در ادامه ساده‌انگاری و ساده‌سازی جامعه و دین، سبب بروز مشکلات عدیده‌ای می‌شود.

### ۱-۲. لزوم اصلاح و تغییر دین

سیدجمال در کتاب رد مادیگری نیچریه، مدعی شد که اساسا علت اصلی رشد تمدن‌ها دین بوده و علت افول آنها بی‌دینی و مادیگری است (الافغانی، همان، ج ۲: ۱۶۲). او در این نظریه از کتاب «تاریخ تمدن اروپا» از «فرانسوا گیزو» الهام گرفته بود. گیزو در این کتاب، افول تمدن روم و یونان را ناشی از مسیحیت قرون وسطا و علت رشد تمدن اروپا را پروتستانتیسم و اصلاح دینی دانسته بود. سیدجمال هم در همین چارچوب علت رشد اعراب و بعد شکل‌گیری تمدن اسلامی را، دین اسلام عنوان کرده و بعد علت شکست مسلمانان و انحطاط تمدن اسلامی را هم اسلام تحریف شده عنوان کرد (همان: ۱۷۲)؛ زیرا باطنیان اسلام را تحریف کرده و در نتیجه مسلمانان در یک دوره از مغولان و بعد از اروپاییان شکست خوردند. عبده و رشیدرضا با

پذیرش همین نظریه، یک گام فراتر نهاده و مدعی شدند که اعتقادات اسلامی امروز مسلمانان «ام الفساد» و علت اصلی تمام بدبختی مسلمانان است و مسلمانان تا این اعتقادات را دارند به هیچ پیشرفتی نخواهند رسید!» (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۱: ۸۰۵).

این‌چنین هر پیشرفت و شکستی ناشی از دین دانسته شد؛ در حالی که این تفسیر از جامعیت اسلام کاملا ناتمام و بحران ساز است؛ زیرا بخش وسیعی از مسائل جامعه در حیطه مباحث دین قرار داشته و مربوط به عقلا بوده، و اصطلاحا عرصه برنامه نویسی اهل تخصص و مدیران و نخبگان جامعه است. همان‌طور که باید احکام دینی و معارف دینی باید درست استنباط شوند، اهل تخصص هم در حیطه برنامه‌ریزی باید تلاش کرده تا امور جامعه را درست مدیریت و سامان دهند؛ در نتیجه جامعه علاوه بر صحت اعتقادات دینی، نیازمند برنامه‌ریزی-های دقیق برای دستیابی به اهداف خویش است. و چه بسا بسیاری از مشکلات جامعه مربوط به عدم فهم درست از اجرای دین باشد نه از اساس فهم دین. چنانچه مشکل حکمیت در جنگ صفین، نه از اصل حکمیت، که از مصداق آن و شخص حکم بود. و خوارج این حکم صحیح دینی را در موقعیت زمانی صحیح و توسط شخص صالحی اجرا نکردند و طبیعتا این ماجرا شکست خورد؛ اما آنان، با این تلقی غلط از دین، اساس حکمیت را زیر سؤال برده و آن را غلط تلقی کرده و بعد دین خود را عوض کردند. امروزه این جماعت سلفی هم راه حل تمام مشکلات را در میان متون دینی می‌جویند، و انتظار دارند که اگر مذهب آنان درست شد، همه مشکلات آنان حل شود. آنان احزاب سیاسی و گروه‌های جهادی تشکیل داده و به خاطر فقدان عقلانیت و مدیریت لازم شکست می‌خورند؛ ولی بعد از هر شکست، یک گروه جدید روی کار آمده و با مقصر دانستن اعتقادات گروه قبل و تکفیر آنان وارد عرصه می‌شود. چنانچه گروه‌های جهادی داعش، القاعده، الجهاد، اخوان المسلمین و ... همگی در پی هم آمده و هر گروه جریان شکست خورده قبل را تکفیر کرده است.

جالب این که در ایران هم وقتی در دهه پنجاه مجاهدین خلق شکست خوردند، دین ایدئولوژیک خود را مقصر این شکست دانسته و رسما مارکسیست شدند (جعفریان، ۱۳۸۹:

۴۲۱).

## ۲-۲. افراط در بدعت/انگاری

یکی از آثار تلقی غلط از جامعیت در دین، نوعی بدعت‌شماری هر چیز جدید است؛ زیرا هر چه در زمان پیامبر اکرم (ص) وجود داشته سنت و مورد تأیید و هر چه نبوده است، بدعت و بی‌فایده و مضر تلقی شود. «السنه ما سن رسول الله (ص) و البدعه ما احدث بعده» (پاکتچی، همان: ۱۴۱). به گونه‌ای که مهمترین شعار سلفیه در طول تاریخ، مبارزه با بدعت‌ها بوده است (مسجد جامعی، ۱۳۸۵: ۲۷۴)؛ البته واضح است که چنین نظریه‌ای به خاطر تغییرات زمان، به شدت مضطرب و اختلاف برانگیز است؛ از این رو هر کسی به گونه‌ای از آن برداشت کرده و بعضی از امور را بدعت دانسته است. این تیمیه و در ادامه وهابیان، بسیاری از اعتقادات، علوم و سنن مسلمانان را بدعت می‌شمارند. آنان تمامی علوم فلسفه، کلام، عرفان، تصوف، منطق و حتی گاهی بعضی از مباحث فقه مانند اجتهاد و تقلید و ... را بدعت دانسته و مردود می‌شمارند. آنان بسیاری از اعتقادات و سنن دینی جامعه از جمله؛ شفاعت، زیارت قبور، جشن میلاد و به نوعی اکثر سنت‌های صوفیه را بدعت شمرده و سخت با آنان مبارزه می‌کنند (همان).

در بعد تمدنی هم، آنان هم دچار بحران مواجهه با تمدن غربند؛ از این رو بعضی که راست‌گیش و معتقدترین خواهان برجیده شدن تمامی آثار تمدن جدید بوده و خواهان بازگشت جامعه به تمام معنا به عصر پیامبرند. چنان که در میان وهابیت یک جریان از آنان استفاده از تکنولوژی غرب در زمان سلطان عبدالعزیز سعودی مخالفت و علیه آن قیام کردند و البته با سرکوب شدید و قاهرانه آل سعود قتل و عام شدند (سبحانی، ج ۱: ۴۶). و همین‌طور در دوره طالبان در افغانستان، آنان با بسیاری از مظاهر تمدن غرب مقابله می‌کردند.

نوسلفیه هم در این عرصه، یکی از مهمترین محورهای فکری آنان مبارزه با خرافات و «اصلاح دین» بوده است. تا حدی که سید جمال مدعی است که اصولا سنت دینی مسلمانان غیر از سنت اسلام بوده و مسلمانان امروز فقط به اسم مسلمان اسمی بوده و از اسلام بویی نبرده‌اند (الافغانی، ۲۰۰۲، ج ۱: ۱۱۵). عبده و رشیدرضا هم در ادامه همین سنت سخت به فرهنگ دینی جامعه انتقاد کرده و بخش‌های وسیعی از آن را بدعت می‌دانستند (رشیدرضا، ۲۰۱۰، ج ۱: ۸۰۵).

اما در مورد مظاهر تمدنی بسیاری از نوسلفیه چون سیدجمال و عبده، خواهان اقتباس

تمدن غرب بودند؛ اما بسیاری از شاگردان آنان با بخش‌هایی از این تمدن، به حسب اجتهاد خود مخالف بودند. چنانچه، بسیاری دموکراسی، جمهوری، ملیت، و بسیاری از مفاهیم جدید را بدعت تلقی می‌کنند (قرضاوی، بی‌تا: ۱۰۳). در مجموع همان‌گونه که بیان شد، این بدعت انگاری باتلافی است که گاه و بیگاه اتباع این نظریه را به درون خود کشیده و آنان را تبدیل به معارضانی سخت با بسیاری از امور که به راحتی قابل پذیرش در دینند تبدیل می‌کند.

### ۳- تقدس و خلوص فهم صدر اسلام

یکی از مباحث مهم در فهم دین، مرجعیت فهم بعضی از مفسران است. ظهور فرقه‌های مختلف و مکاتب مختلف فقهی و کلامی و پیچدگی استدلالات آنان و عدم امکان شناخت حق در میان آنان، سبب شده است که بعضی فارغ از استدلالات، به ارائه کنندگان نظریات توجه کنند. سلفیه در بحث تفسیر دین، با مبنای عام کنار گذاشتن داوری در مورد اندیشه‌ها بحث را مستقیماً سراغ صاحبان اندیشه برده و با اثبات حقانیت نسلی از اندیشندگان، مسئله اختلاف اندیشه‌ها را حل کرده‌اند. آنان با این استدلال که فهم نسل‌های اول دین که هم عصر پیامبر (ص) بوده‌اند بسیار بهتر و خالص‌تر از فهم نسل‌های بعد از پیامبر است، ملاک اصلی در صحت فهم علوم دینی را فهم صحابه و تابعین و تابعین تابعین معرفی کرده‌اند (رشید رضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ۳۶۱). و مسلمانان این عصر را به عنوان «سلف صالح» را به عنوان بهترین انسان‌ها و این سال‌ها را به عنوان بهترین سال‌های حیات بشر معرفی می‌کنند. در این بین آنان با تمسک به روایت‌هایی از پیامبر اکرم ص مانند این روایت تمسک کرده و آن را بعد دینی هم بخشیده‌اند (سبحانی جعفر، ج ۲: ۱۴). «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم» (صحیح بخاری، حدیث: ۲۶۵۲). بهترین انسان‌ها، مردم زمان من می‌باشند، و بعد کسانی که در پی آنان می‌آیند. با احتساب حدود صد سال برای هر قرن این زمان به حدود دویست سال می‌رسد.

احمد بن حنبل با تأکید بسیار بر سلف صالح و تأکید بر تقلید از آنان، هر گونه تشکیک در باره حجیت و ارجحیت علمی و معنوی عالمان این دوره را ممنوع کرد. و بیان نقد صحابه و ذکر اشتباهات آنان و اختلافات و کشمکش‌های آنان را به شدت تقبیح نمود (مسجدجامعی، همان:

۱۳۰). ابن تیمیه با تمسک به حدیث «بر شما باد به پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت شده بعد از من و از محدثات امور بر حذر باشید؛ زیرا هر بدعتی گمراهی است» (پاکتچی، همان: ۱۱۳). بر سنت‌های صدر اسلام اصرار ورزیده، و خود را مقلد کامل این دوره محسوب می‌کند. و با تمام توان، سعی می‌کند این اختلافات را به گونه‌ای انکار، توجیه و لاپوشانی کند. وهابیت امروز هم با تمام اصرار بر فهم مردم زمان عصر رسالت، خود را تابع اندیشه آنان می‌دانند.

هر چند این اندیشه در ظاهر اندکی موجه می‌نماید، اما با اندکی تعمق در آن می‌توان به وضعیت بسیار مبهم و باطن پر معضل آن پی‌برد؛ زیرا اصولاً مسلمانان دو قرن نخست، مطلقاً وحدت فکری نداشته و بلکه بر عکس در همان دوره شاهد انواع اندیشه‌های متضاد و جریان‌ات سیاسی حاصل از آنانیم. نتیجه آن اختلاف نظرها جنگ‌های بسیار این دوره است. حال سلفیه و احمد بن حنبل مقلد کدام یک از این جریان‌ات و شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام است؟! آیا او تابع امام علی (ع) و ائمه بعد از ایشان است، یا سنت عمر یا عثمان، یا خوارج، اصحاب قیاس، مرجئه قدریه، جهمییه و ... (سبحانی، ج ۱: ۲۲). استفاده از واژه ساده و جذاب سلف صالح، باطنی جز نوعی تقدس بخشیدن به افراد مختلف و متضاد نداشته و در عمل حاصلی جز تبعیت از آراء احمد بن حنبل نداشت.

اما جریان نوسلفیه از زاویه‌ای دیگر به این اندیشه‌ها نزدیک شده‌اند. آنان هم در پی شکوه تمدن اسلامی، فریب ظاهر زیبا و دهان پرکن «سلف صالح» را خورده و بر اندیشه‌های آنان اصرار می‌ورزند. آنان مدعی‌اند که راه بازگشت به شکوه تمدن اسلامی تبعیت از سنت سلف صالح است (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۷: ۱۷۶)؛ زیرا آنان عالم‌ترین، باتقواترین، بی‌نقص‌ترین انسان‌های تمام طول تاریخ بودند (همان، ج ۱۱: ۳۶۱)؛ در حالی که در بحث‌های تاریخی، به خلاف سلفیه سنتی، آنان اساساً با بسیاری از سنت‌های فکری و مدیریتی این دوره سخت مخالفند. عبده و رشیدرضا علی‌رغم ادعای تقدس سلف صالح، صحابه، تابعین و ... سخت با سیره مدیریتی عثمان، و بنیاد حکومت معاویه و بنی‌امیه مخالفند (الخلافة، بی‌تا: ۴۲-۵۴). سیدقطب به شدت با عثمان و اندیشه‌های اموی مخالف بوده و آن را نوعی سرمایه‌دار سالاری تفسیر می‌کند (مسجدجامعی، همان: ۱۶۹). این تناقض در اندیشه نوع نوسلفیه وجود دارد. به گونه‌ای



که از سویی صدر اسلام تقدیس می‌شود؛ اما از طرف دیگر بخش اعظم آن تکذیب و تخطئه می‌شود.

#### ۴- همسویی عقل‌گریزی سلفیه با عقل‌گرایی نوسلفیه

جریان سلفیه سنتی به تبع احمد بن حنبل و ابن تیمیه، جریان‌ی عقل‌گریز و حتی عقل‌ستیز بوده و از این رو میانه خوبی با علوم عقلی نداشتند. آنان فلسفه و منطق و حتی رویکرد عقلی به فقه و اجتهاد معقول را حرام دانسته، و سخت مقید به نصوص بوده‌اند (رأفت عثمان، بی‌تا: ۵۹).

اما جریان نوسلفیه، علی‌رغم این‌که مدعی روشنفکری و عقل‌گرایی است، با رویکردی دوگانه با عقل برخورد می‌کند. از یک طرف این جریان، مدعی عقل‌بوده و شعار عقل‌گرایی سر می‌دهد و همگان را به پذیرش عقل غربی در فهم دین دعوت کرده و به علوم جدید دعوت می‌کند، اما در عین حال، از مسیری دیگر با جریان عقل‌گریز سلفی همراه می‌شود؛ البته نتیجه نهایی این جریان هم بسیار همسو با جریان سلفیه می‌شود؛ زیرا جریان نوسلفیه نوعاً تحت تأثیر جریان‌ات پوزیتیویستی و فلسفه ستیز غربی قرار دارد. برای مثال، سیدجمال علی‌رغم تمام حمایت‌ها و ادعاهای لزوم احیای «روح فلسفی» (الافغانی، همان، ج ۹: ۱۳۱)، خود تحت تأثیر تجربه‌گرایی غرب، منتقد سخت فلسفه اسلامی است (همان: ۱۱۵-۱۱۷). در ادامه همین سنت، عبده و رشیدرضا فلسفه اسلامی را ادامه فلسفه یونان دانسته که توسط نظریات جدید کلا منسوخ شده است. از این رو تکیه بر آن کاملاً خطاست. (رشید رضا، ۲۰۱۰، ج ۴: ۱۲۱). آنان حتی علم کلام را هم به خاطر مباحث عقلی آن در معارف دینی، مذموم دانسته و آن را تحریم می‌کنند (عکاشه، همان: ۹۰). امثال سیدقطب هم که با نوعی قرآن‌گرایی، همه علوم اسلامی را بجز قرآن بی‌ارزش دانسته و در این میان با فلسفه و کلام دشمنی بیشتری دارند (قطب، ۱۳۹۳: ۲۴).

#### ۵- افتتاح باب اجتهاد و رد تقلید

یکی از معضلات اندیشه دینی در فضای اهل سنت، بحث انسداد باب اجتهاد است. این که

همه امت باید از فقیهانی در هزار سال پیش تقلید کنند. و همین امر سبب تحجر و عدم مطابقت با زمانه در میان اهل سنت شده است (امامی و ...، ۱۳۹۶: ۶۰). در برابر اکثریت اهل سنت، یکی از مهمترین شعارهای سلفیه در طول تاریخ، مخالفت با «سنت تقلید» بوده است. آنان کتب متعدد در رد تقلید نگاشته و آن را «بدعت»، «عامل تفرقه»، «شرک» و ... می-دانستند (رشید رضا، ۱۹۷۳، ج ۷: ۱۷۶)؛ اما نکته مهم در اندیشه سلفیه، رد اساس اجتهاد و تقلید است؛ یعنی آنان اساساً نظام اجتهاد و تقلید را مردود دانسته و با نوعی اخباریگری، مدعی بودند که همه خود باید به متون دینی مراجعه کرده و اسلام را کشف کنند. واضح است که این مراجعه به متون، نه به معنای اجتهاد در متون، که سلفیه آن را حرام و بدعت می‌داند؛ بلکه به معنای تبعیت از سنت سلف صالح، یا همان تقلید از سلف صالح است (مطهری، ۱۳۹۰، ج ۱: ۵۴).

بر خلاف سلفیه که مخالفتشان با اجتهاد به سبب نگاه درون دینی و نوعی بدعت‌انگاری اجتهاد و تقلید بود، نوسلفیه از باب تمدنی به تقلید نگرسته و انسداد باب اجتهاد را عامل انحطاط تمدن اسلامی معرفی می‌کنند؛ از این رو آنان با نوعی رویکرد جدید و مدرن خواهان مراجعه به متون دینی‌اند (الافغانی، همان، ج ۹: ۵۸). متأسفانه به خاطر فقدان عقلانیت لازم برای این نظام اجتهادی، این جریان دچار نوعی اضطراب و افراط و تفریط شدید شده است؛ زیرا از سویی گرفتار نوعی علم‌زدگی شده، به گونه‌ای که بسیاری از احکام اسلامی را به خاطر تطبیق با عقل مدرن تغییر داده‌اند. چنانچه عده در مباحث سیاسی، رسماً سکولاریسم و کلیت نظام‌های غربی را پذیرفت. و رشیدرضا هم احکام سنتی اسلام چون، تعدد زوجات، نماز مسافر، احکام سربریدن حیوانات، ارتداد و ... را با مذاق علم جدید تغییر داد (عکاشه، همان: ۱۳۲). و از سویی با نوعی سلفی‌گری، دچار جمود عجیبی شده و در اکثر احکام شرعی مقلد ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب شده‌اند (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۱: ۲۱۱). رشیدرضا در کمال ناباوری با تمجید بسیار از فقه وهابیت، آل سعود را احیاگر اسلام و خلافت راشدانه عنوان می‌کند (همو، ۱۳۶۶، ق: ۴۹).

## ج. نظام سیاسی

نظام سیاسی و ابعاد آن مهمترین بخش معارف فقهی- کلامی در عرصه علوم اجتماعی است. در این عرصه هم نظرات فقهی کلامی سیاسی سلفیه و نوسلفیه دارای نقاط اشتراک و افتراق است؛ اما مسئله مهم در این بحث این است که به خاطر اختلافی بودن مسائل سیاسی در درون هر جریان و از سویی تأثیرپذیری آن از مسائل روز، وحدت نظریه در بین هر جریان را کم‌تر کرده است؛ اما نکته قابل توجه این است که دو جریان سلفیه و نوسلفیه ناظر به مباحث سیاسی اکثریت اهل سنت بحث کرده و اجمالا در رد و اثبات آن بحث می‌کنند و از سویی به شدت در حال تعاملند؛ زیرا در دوران معاصر جریان سلفی و نوسلفی همزمان بوده و بسیاری از نکات و نظریات آنان ناظر به هم است.

### ۱- تشطط در احیای خلافت

مهمترین بحث در اندیشه سیاسی، نوع نظام سیاسی است. نظام مطلوب اهل سنت «خلافت اسلامی» بوده است که با فراز و فرودهایی در تاریخ اهل سنت وجود داشته است. آنان با تطبیق کلمه امام بر خلیفه در حدیث مشهور «من مات ولیس له إمام مات میتة جاهلیة» (بخاری، بی‌تا: ۴۵۷۳). شناخت خلیفه را از الزامات هر مسلمان دانسته‌اند؛ اما سلفیه با توجه به احادیث انحصار خلافت در چهل سال اول (بیهقی، بی‌تا: ۱۷۰۷۳)، خلیفه را فقط خلفای راشدین دانسته و بقیه خلفا را ملک یا پادشاه می‌دانستند. چنانچه احمد بن حنبل از اطلاق کلمه خلیفه بر دیگر خلفا اکراه داشت (رأفت عثمان، بی‌تا: ۳۹). و ابن تیمیه هم در کتاب «السیاسة الشرعیة» با تأکید بر شرع به عنوان محور جامعه، از نظام خلافت عبور کرده است. امروزه وهابی‌ها هم بدون اصرار بر نظام خلافت، نظام سلطنت آل سعود را پذیرفته‌اند (سبحانی، ۱۳۹۲: ۳۷).

اما در میان نوسلفیه این امر دچار نوعی تشطط شدید شده و هر کسی با توجه به درک خود از دین و زمانه خویش اظهار نظر کرده است. سیدجمال گاه با دفاع از نظام خلافت و امیرالمؤمنین نامیدن خلیفه عثمانی از نظام خلافت دفاع کرده (الافغانی، همان، ج ۳: ۱۱۱)، و گاه آرزوی خود را جمهوری عنوان می‌کرد (همان)؛ اما عده اصراری بر نظام خلافت نداشت. او

گاه از نظام پاپ‌گونه برای خلیفه دفاع می‌کرد (حقیقت، ۱۳۸۹: ۱۲). و گاه با رد دینی بودن نظام خلافت، آن را به عنوان محصول اجتهاد صحابه معرفی کرده و اصولاً شکل نظام را امری محول به عرف معرفی می‌کرد (عمار، ۱۹۹۰: ۱۰۷-۱۰۸)؛ اما رشیدرضا سخت به نظام خلافت دل بسته بود. به گونه‌ای که اصرار داشت نظام خلافت راشدین را احیا کند؛ به همین خاطر تمامی شروط خلیفه از جمله «فقاہت، قرشیت و ...» را لازم دانست (رشیدرضا، بی‌تا: ۲۶). جریان اخوان المسلمین هم به تبعیت از رشیدرضا سخت در پی احیای نظام خلافت بوده است. (عنایت، ۱۳۶۲: ۱۵۹)؛ اما جریان القاعده بر آن اصراری نداشته و در افغانستان به نوعی امارت اسلامی اکتفا کرده و شرط قرشیت و اجتهاد و ... را در مورد او مطرح نکردند (پاکتچی، همان: ۴۷۲)؛ ولی داعش، برعکس، مصر است که نظام خلافت را احیا کند.

## ۲- اختلاف در مردم‌سالاری و شورائگری

یکی از بحث‌های مهم در بحث حکومت و نظامات سیاسی، جایگاه مردم در نظام سیاسی است. سلفیه سنتی نوعاً بر اساس همان اعتقادات اهل سنت، نظام حکومت را بر ارکان مختلفی چون اجماع، اهل حل و عقد و امامت بالغلبه و ... قرار داده و چندان بر دموکراسی اصرار ندارند؛ در نتیجه در تئوری پردازی حداکثر قائل به لزوم مشورت حاکم با اهل حل و عقدند؛ از این رو وهابیت در دنیای امروز، چندان به دموکراسی قائل نبوده و حکومت عربستان به عنوان حکومتی قبیله‌ای بدوی‌ترین نظام سیاسی جهان شمرده می‌شود.

اما نوسلفیه با توجه به رویکرد خاصی که به غرب و اخذ محاسن آن دارد، هر چند با انتقاداتی از دموکراسی‌های غربی، نوعاً بر مردم‌سالاری اصرار دارند. سید جمال مدل جمهوری را بهترین نوع حکومت معرفی می‌کرد (الافغانی، همان، ج ۳: ۵۷). عبده هم در همین چارچوب طرفدار دموکراسی است؛ اما رشیدرضا با نوعی اصرار بر سلفی‌گری، مدعی است که اسلام مردم را در قالب اهل حل و عقد در نظام سیاسی مشارکت می‌دهد. (رشیدرضا، بی‌تا: ۱۸)؛ البته تعریف او از این واژه مبهم و متناقض است. هرچند در مجموع می‌توان آن‌ها را بزرگان کشور دانست؛ اما باز ارتباط این بزرگان با توده مردم مبهم است. گاه او آنان را نماینده مردم معرفی

کرده و نظام خلافت را نظام جمهوری می‌نامد (همان: ۹)؛ ولی در اکثر مطالب او چنین شرطی وجود نداشته و صرف وجاهت و بزرگی بدون توجه به نمایندگی آراء مردم مورد توجه اوست (همو، ۱۹۷۳، ج ۵: ۱۸۷). جریان اخوان المسلمین هم در همین ابهام مستغرق است. بعضی دموکراسی را پذیرفته و بعضی آن را بدعت می‌دانند و اصرار بر لزوم شورا دارند؛ البته بعضی مدعی‌اند که نظام شورایی بودن اسلام به مراتب از دموکراسی غربی مردم‌سالارتر و کارآمدتر است (الشاوی، ۱۹۹۴: ۱۱۸)؛ البته بعضی از گروه‌هایی جهادی هم هیچ اعتقادی به مردم‌سالاری ندارند.

### ۳- تناقض در قیام علیه حاکم جائر

لزوم تبعیت از حاکم فاسق و ظالم، یکی از مشهورترین و جنجالی‌ترین مباحث فقه و کلام سیاسی اهل سنت است. سلفیه در مواجهه با این حکم، دچار نوعی تشویش و فرار از واقعیت هستند. به این صورت که همه سلفیه با آب و تاب روایات بحث لزوم تبعیت را ذکر کرده و اطاعت از خلیفه فاسق و فاجر را واجب می‌دانند (ابن تیمیه، ۱۴۱۹: ۱۳۹). و فتوای جنجالی احمد بن حنبل در عدم جواز مبارزه با حاکم جائر از مشهورات تاریخ بوده و او مدعی است که فقط قلبا می‌توان با حاکم جائر مخالفت کرد. و پرداخت زکات و جهاد همراه با او، و نماز جمعه به امامت او از واجبات مسلم دینی محسوب می‌شود (مسجد جامع، همان: ۲۶۷)؛ اما علی رغم این نظریه، ابن تیمیه راهی هم برای مقابله با حاکم جائر گشوده که در تاریخ شهره است. او با تکفیر حاکمان مسلمان مغول، جواز مبارزه با آنان را صادر کرد. زیرا آنان به دستورات خدا عمل نمی‌کردند (ابن تیمیه، ۱۴۲۶، ج ۳۵: ۴۰۸). با تمسک به همین قاعده بود که محمد بن عبدالوهاب هم با تکفیر خلیفه عثمانی به خاطر عمل کردن به قوانین غربی، قیام علیه او را تجویز کرده و با همکاری انگلیس عربستان را از آن جدا کردند؛ البته اکنون با استقرار سلطنت فاسد آل سعود، آنان باز به همان نظریه قبل برگشته، و هر گونه قیام علیه این حاکمان فاسق و فاجر و بی توجه به احکام خدا را حرام می‌دانند (بن باز، بی تا: ۲۰۲).

اما در میان نوسلفیه، این امر هم به شدت مشوش است. و هرکسی با توجه به مقام و جایگاه خود نظری ارائه می‌کند. رشیدرضا حق قیام را فقط در اختیار اهل حل و عقد دانسته و

وظیفه مردم را اطاعت محض از حاکم می‌داند (رشید رضا، بی‌تا: ۴۸)؛ اما اخوان المسلمین به عنوان بزرگترین گروه مبارز علیه حکام جور عمل کرده و با ترور و مبارزه مسلحانه به جنگ آنان رفته است؛ البته جریان سید قطب و گروه‌هایی جهادی چون القاعده و داعش که کلاً با تکفیر جامعه مسلمین همه چیز را در هم می‌ریزند. (قطب، ۱۴۱۲، ج ۴: ۲۶۱).

#### ۴- تقدم سیاست بر تربیت

جایگاه سیاست در اصلاح جامعه یکی از پرتنش‌ترین بحث‌ها در عالم سیاست بوده است. بعضی با محور قرار دادن سیاست، نقطه شروع اصلاح جامعه را سیاست دیده و لازمه ثمر بخشی کار فرهنگی - تربیتی را اصلاح نظام سیاسی دانسته‌اند، و برخی دیگر این امر را سبب سیاست زدگی و فروغلطیدن در عمل‌گرایی می‌دانند؛ زیرا ورود در عرصه سیاست بدون داشتن نیروی متعهد و متخصص ثمره‌ای جز بازیچه قرار گرفتن دین به دست سیاست‌مداران نخواهد داشت. با توجه به دقیق‌بودن این نظریه، این امر چندان در گذشته منقح نشده است؛ اما در عمل احمد بن حنبل، ابن تیمیه و امروزه محمد بن عبدالوهاب همگی وارد عرصه سیاست شده و تلاش کرده‌اند که از زاویه قدرت، جامعه و دیانت آن را اصلاح نمایند. هر چند امروز بعضی از جریانات سلفی مانند «جماعت تبلیغ» در هند و پاکستان و «حزب النور» و ... چندان به سیاست نپرداخته و محور کار خویش را اصلاح دینی و فرهنگ جامعه قرار داده‌اند.

اما در میان نوسلفیه، سیدجمال سخت به سیاست اعتقاد داشته و نظام اصلاحی خویش را بر تقدم اصلاح سیاسی بر اصلاح فرهنگی قرار داده بود (رشید رضا، ۲۰۰۶: ۱۰۲)؛ اما عبده در چرخشی آشکار تقدم را به کار فرهنگی داده و از اساس سیاست و حتی از ماده «ساس یسوس» تبری جسته و اصولاً سیاست را موجب فساد کار فرهنگی دانست (همان)؛ ولی رشیدرضا به سیاست اهمیت داده و همراه با کار فرهنگی به کار سیاسی و نظریه‌پردازی سیاسی اشتغال داشت (همو، بی‌تا: ۸۶). اخوان المسلمین و جریانات همسو با آن جمیعاً بر تقدم فعالیت سیاسی شکل گرفته‌اند (عبدالقادر، ۱۹۹۹: ۲۹).

## ۵- اصرار بر جامعه اسلامی و اتحاد آن

اتحاد بین مسلمانان و لزوم حفظ جماعت اسلامی یکی از مهمترین آموزه‌های اهل سنت است. تا این حد که آنان خود را اهل السنه و الجماعه خوانده و جماعت را جزء هویت خود می‌دانند (رشیدرضا، بی‌تا: ۲۱)؛ اما علی‌رغم چنین تأکیدی، آنان بعضی از اختلافات را مانند تکثر مذاهب فقهی و کلامی و گاه تکثر دولت‌های اسلامی را هم پذیرفته‌اند؛ البته گاه این تکثر به نوعی سبب شکل‌گیری رقابت منفی و درگیری بین این مذاهب می‌شده است. چنانچه اتباع مذاهب فقهی در مساجد جامع تابع یک امام نبوده و در آن واحد چند امام جماعت حضور داشتند (هویدی، ۱۹۹۳: ۵۳). یا گاه از این فراتر رفته و فقهای این مذاهب یکدیگر را تکفیر یا تفسیق می‌کردند (رشیدرضا، ۱۹۷۳، ج ۸: ۱۹۲). و حتی گاه به جنگ داخلی کشیده می‌شد. چنانچه عبده مدعی است که حنفیان برای دفع فتنه شافعی‌ها از مغولان کمک خواستند، و این امر سبب شکست اسلام در برابر مغولان شد (همو، ۲۰۱۰، ج ۱: ۶۹۶).

سلفیه و علی‌الخصوص ابن تیمیه، با تأکید بر حدیث فرقه ناجیه مدعی شدند که در میان این فرقه‌ها فقط یک فرقه بر حق بوده و بقیه در جهنمند. آنان این فرقه را همان سلفیه دانسته و آن را همان جماعت اسلامی، محور اتحاد و حقانیت اهل سنت، عنوان کردند (همان، ج ۸: ۶۱۴). آنان در ادامه با تأکید بر سنت سلف صالح، اتباع یا به نوعی تقلید از آنان را تنها محور حفظ جماعت مسلمین دانسته‌اند. از این رو آنان سنت اجتهاد و تقلید را سبب شکل‌گیری مذاهب اسلامی و به تبع تفرقه امت اسلامی به مذاهب مختلف کلامی و فقهی دانسته و آن را مردود دانستند (همان).

نوسلفیه در حال و هوایی دیگر اتحاد جهان اسلام را محوری‌ترین رکن اندیشه خویش قرار داده‌اند. سیدجمال در بحث انحطاط تمدن اسلامی مدعی شد، که اصلی‌ترین علت انحطاط تمدن اسلامی تفرقه امت اسلامی است (الافغانی، همان، ج ۱: ۱۲۴). از این رو تمام تلاش خود را از بعد فرهنگی و دینی صرف این امر کرد. او در این امر شعار خود را «نه شیعه، نه سنی، فقط مسلمان» عنوان کرد (مختاری، ۱۳۸۹: ۲۵). و سخت بر هویت اسلامی تأکید کرده و ملی‌گرایی را هم خطری جدی و عاملی مهم در تفرقه امت اسلامی می‌دانست (الافغانی، همان، ج ۶: ۳۰۸). عبده هم راه استاد خویش را ادامه داد؛ اما او به خلاف سیدجمال، هویت خود را

سنی اعلام کرده و گرایشات سلفی داشت. او مدعی شد که شیعیان اصلی‌ترین علت تفرقه در جهان اسلامند (عبده، ۱۹۶۶: ۸)؛ اما در مجموعه ادبیات اتحاد‌گرای او بر سلفی‌گرایی و شیعه ستیزی او غالب است؛ اما شاگرد او رشیدرضا، گامی فراتر رفته و تنها راه اتحاد جهان اسلام را، اتحاد بر محور سلف صالح عنوان کرد؛ از این رو، برای این اتحاد از سویی به جنگ شیعیان رفته و با ادبیات وهابی مسلکانه، آنان را به انواع تهمت‌ها از نفاق، تفرقه‌گرا، شرک و ... نواخت! و از سویی به جنگ مذاهب دیگر رفته و با ادبیات سلفی‌گرایانه خواهان انحلال همه آن‌ها و ادغام آن‌ها در سلفی‌گرایی شد! او در این راستا، سنت آل سعود و وهابیت را بسیار ستوده و آنان را لایق رهبری جهان اسلام دانست! (رشیدرضا، ۱۳۶۶: ۴۹). او حتی گامی فراتر رفت و با تمسک به سنت عمر، خلیفه دوم، مدعی شد که یکی از وظایف خلیفه مسلمین ایجاد مذهب واحد، و برخورد قاطع با دیگر مذاهب است. به گونه‌ای که هیچ کس حتی حق سؤال از ابعاد این مذاهب واحد نداشته باشد. چه رسد به بحث در باره آن و اجتهاد در مقابل آن (همو، ۲۰۱۰، ج ۳۶: ۱). او حتی مدعی شد که باید مسلمانان همه عرب‌زبان شوند، تا امت اسلامی دارای یک دین، یک مذهب، یک زبان و یک حکومت باشند (همان، ج ۳۹: ۶ و ج ۳۳: ۱۰۰). درک متناقض از اتحاد، و اصرار بر اتحاد بر محور تفرقه‌انگیزترین فرقه در جهان اسلام، وهابیت، از غرائب و عجائب تمام اعصار است! بعد از رشیدرضا، این سنت اتحاد‌گرای عجیب در میان مریدان او باقی ماند. و جریان اخوان المسلمین با ادبیاتی وهابی‌مسلکانه، خواهان اتحاد جهان اسلامند. و جالب این‌که رجب‌طیب اردوغان، رئیس جمهور ترکیه، در کنفرانس اسلامی رسماً خود را «نه شیعه، نه سنی، فقط مسلمان» معرفی کرد (اردوغان، ۱۳۹۵). امروزه گروه‌هایی چون داعش و القاعده با مبارزه با دولت‌ها و ملت‌ها، خواهان اتحاد جهان اسلام بر محور خلیفه داعشی‌اند!



## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

همان‌گونه که ذکر شد، دو جریان سلفیه و نوسلفیه با توجه به نگاه اصلاحی خویش به اندیشه‌های اهل سنت، شکل گرفته‌اند. آنان الگوی مطلوب خویش را عصر پیامبر (ص) دیده و خواهان بازگشت به صدر اسلامند؛ اما علی‌رغم تفاوت رویکرد به دین و هدف اصلاحی، در بسیاری از ابعاد مشابه‌اند. سلفیه نوعاً با ادبیات احیای دین و خالص‌سازی آن، و پاک کردن آن از انحرافات، سعی کرده‌اند که با نوعی تفسیر عقل‌گریز و ظاهرگرا از اسلام به تصفیه آن بپردازند. و در مقابل جریان نوسلفی، هدف اصلی و اساسی‌اش نجات اسلام از بحران انحطاط بوده است. آنان اسلام را بزرگترین ابزار رشد و تعالی امت اسلامی دیده‌اند؛ اما علی‌رغم این تفاوت، زمینه اجتماعی این دو جریان، بحران‌های عمیق اجتماعی است. بحرانی که زمینه بحران در اندیشه را فراهم آورده و آنان با نگاهی ساده‌انگارانه و ساده‌سازانه با دین و معارف دینی برخورد می‌کنند. از این رو هر دو جریان با نفی عقل فلسفی کلامی اسلامی، به نوعی فهم عمیق و کلان‌نگر از دین را مردود دانسته و به تفسیر نص‌گرا از اسلام روی آورده‌اند. هر دو جزم‌اندیش و سخت‌کیش بوده و انتظارات غلطی از دین دارند. هر دو جریان اسلام سنتی را خرافه‌زده و نیازمند اصلاح دانسته‌اند. و سنت تقلید را یکی از علل اصلی این انحراف محسوب می‌کنند. در نتیجه هر دو مدعی لزوم اجتهاد آزاد و مراجعه همگان به نصوص دینی‌اند. در ابعاد سیاسی هم جریان سلفی کمتر به نظام خلافت دلبسته بوده، به خلاف جریان نوسلفی که تعلق خاطر بیشتری به آن دارد. سلفیه کمتر به مردم‌سالاری توجه داشته ولی نوسلفیه نوعاً به دموکراسی تحت عنوان شورا ارادت دارند. هر دو جریان هم به نوعی بر نوعی اتحاد بی‌مبنا برای اسلام اصرار داشته و با نوعی تناقض مدعی لزوم اتحاد جهان اسلام بر محور وهابیتند. در مجموع در مباحث اجتهادی، به خاطر عدم پذیرش علما و خود اجتهادی در دین، نوعی اضطراب و تشطط و حتی هرج و مرج فکری بر این جریانات حاکم بوده و حاصل آن شکل‌گیری گروه‌های مختلف با شعارهای قاطع و تکفیرگرایانه علیه دیگر گروه‌های سلفی است.

## فهرست منابع

ابراهیم، مصطفی و ... (۱۹۸۹م)، معجم الوسیط، استانبول.  
الافغانی، السید جمال الدین، (۲۰۰۲م)، *آلائار الکامله*، ج ۱-۹، قاهره، مکتبه الشروق الدولیه.  
اردوغان، رجب طیب، *خبرگزاری فارس*، یکشنبه، ۱۳۹۵/۲/۲۹، [www.farsnews.com](http://www.farsnews.com)  
امامی، عبدالسلام، (پاییز ۱۳۹۶)، «نقد و تحلیل ادله انسداد و انفتاح باب اجتهاد»، *اطلاعات*، ش ۳.

امیر خانی، علی، (پاییز ۱۳۸۹)، *مجله: معرفت کلامی*، شماره ۳.  
بن باز، عبدالعزیز، *مجموع الفتاوی*، ج ۸، بی تا، بی جا.  
پاکتچی احمد و هوشنگی حسین، (۱۳۹۰)، *بنیادگرایی و سلفیه*، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).

پیشوایی، سید محمد هادی و ... (بهار ۱۳۹۶)، «دو فصلنامه مطالعات اندیشه معاصر مسلمین»، شماره ۳، دوره سوم.  
جعفریان، رسول، (۱۳۸۹)، *جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی ایران*، نشر علم، چاپ سیزدهم، قم.  
جلبی، خالص، (۱۹۸۳م)، *فی النقد الذاتی، ضروره النقد الذاتی للحركه الإسلامیه*، بیروت، الرساله.

جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۷۸)، *ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت*، اسراء، قم.

حقیقت، سید صادق، (۱۳۸۹)، *مردم‌سالاری دینی*، ج ۱، قم، معارف

رأفت عثمان، محمد، *الریاسه الدوله فی فقه الاسلامی*، دارالکتب الجامعی، بی تا، بی جا.

رشید رضا محمد، (۲۰۰۶م)، *تاریخ الاستاذ الامام محمد عبده*، ج ۱-۳، قاهره، دارالفضیله.

\_\_\_\_\_ *الخلافة العظمی و الامامه الکبری*، بی تا، بی جا.

\_\_\_\_\_ (۱۹۷۳م)، *تفسیر المنار*، بیروت، دارالمعرفه.

\_\_\_\_\_ (۱۹۴۷م)، *رسائل السنه والشیعه لرشید رضا*، دار المنار، القاهره.

\_\_\_\_\_ (۲۰۱۰م)، *مجله المنار*، ج ۳۵، المکتبه الشامله، کویت.

مختاری، رضا، (بهار و تابستان ۱۳۸۹) *فصل نامه کتاب شیعه*، سال اول، شماره اول.

- سبحانی، جعفر، (۱۳۹۲)، *سلفی‌گری در آیینہ تاریخ*، قم، توحید.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۰)، *وهابیت مبانی فکری و کارنامه عملی*، انتشارات امام صادق (ع)، قم.
- \_\_\_\_\_ (۱۴۱۱ق)، *بحوث فی الملل و النحل*، قم، لجنه اداره الحوزه العلمیه.
- سلیم، صلاح الدین، (۲۰۰۶)، *تقییم عام للفقہ السیاسی الإسلامی*، المجلس الاروبی، اسطنبول.
- عبدالعظیم، سعید، *الدمقراطیه العلمانیة الادینیة*، و مبدأ فصل الدین عن الدوله، بی تا، بی جا.
- عبدالقادر، محمد، (۱۹۹۹)، *الفقہ السیاسی عند الامام حسن البنا*، دار البشیر، طنطا، مصر.
- عکاشه، رائد جمیل، (۲۰۰۷)، محمد رشیدرضا جهوده الاصلاحیه و منهجه العلمی، عمان، اردن.
- عمارہ، محمد، (۱۹۸۰)، *الاعمال الکامله للامام محمد عبده*، ج ۱، بیروت؛ المؤسسة العربیة.
- عنایت، حمید، (۱۳۶۲)، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، تهران.
- فرمانیان مهدی، (۱۳۹۴)، *تاریخ تفکر سلفی گری از آغاز تا عصر حاضر*؛ قم، دار الاعلام.
- قرضاوی، یوسف رضا، *من فقه الدوله*، بی تا، بی جا.
- قطب، سید، (۱۳۹۳)، *نشانه‌های راه*، ترجمه «معالم فی الطريق»، محمود محمودی، مرکز نشر اندیشه اسلامی.
- لبانی مطلق محمد صادق، (خرداد ۱۳۸۷)، «بنیادگرایی شریعتی»، نشریه ذکر، شماره ۲۴.
- مجتهدی، کریم، (۱۳۸۵)، *سیدجمال الدین اسدآبادی و تفکر جدید*، تهران، نشر تاریخ ایران.
- عبده، محمد، (۱۹۶۶)، *رساله التوحید*، قاهره، مطابع دار الکتاب العربی.
- مسجد جامعی، محمد، (۱۳۸۵)، *زمینه‌های تفکر سیاسی در قلمرو تشیع و تسنن*، قم، نشر ادیان.
- مطهری، شهید مرتضی، (۱۳۸۹)، *فقه و حقوق (مجموعه آثار)*، ۳ جلد، قم - ایران، اول.
- موسوی علیزاده، سید مهدی، (۱۳۸۹)، *کتاب تبارشناسی سلفیه*، قم.
- نجات، سید علی، (۱۳۹۶)، *نوسلفی‌گری در سوریه*، پژوهشگاه مطالعات راهبردی، تهران.
- نعیمیان، ذبیح الله، (زمستان ۱۳۸۶)، *جریان نوسلفی در دوران معاصر*، فصلنامه پژوهشی انقلاب اسلامی، سال سوم، شماره یازدهم.
- هویدی، فهمی، (۱۳۹۳م)، *الاسلام و الديمقراطية*، مرکز الاهرام، قاهره.